

دوفصلنامه تخصصی «اسلام پژوهی»
شماره چهارم، بهار و تابستان ۱۳۸۹: ۸۴-۶۱
تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۶/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۰۳/۲۳

توکل در نهج البلاغه

بخشعلی قنبری*

چکیده

توکل از مفاهیم اخلاقی و عرفانی فرهنگ اسلامی است. علمای اخلاق با تأسی به قرآن، مسلمانان را به تحقق عینی این مفهوم در زندگی فردی و اجتماعی خود توصیه کرده‌اند و عارفان از آن، به عنوان یکی از مقامات عرفانی یاد کرده، ضرورت پشت سر گذاشتن آن را بر هر سالکی ضروری دانسته‌اند. منابع اخلاقی و عرفانی ما، مشحون از ضرورت رویکرد به توکل است.

توکل در نهج البلاغه هم در معنای اخلاقی و هم در معنای عرفانی به کار رفته است. علی(ع) در نهج البلاغه از جهات مختلف بر اهمیت توکل تأکید کرده، آن را پایه ایمان، عامل متانت اخلاقی، راهی برای دستیابی به فقر عرفانی و عامل تفکر دانسته است. توکل در این کتاب هرگز جانشین کوشش آدمی نشده، بلکه در جایی کاربرد دارد که دست آدمی از اقدام کوتاه است.

واژه‌های کلیدی: امام علی(ع)، نهج البلاغه، توکل.

* استادیار گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی Ghanbari768@yahoo.com

مقدمه

از زمانی که علم جدید در جهان رو به رشد نهاد، کم‌کم این تصور برای بشر به وجود آمد که از برقراری ارتباط با آسمان (امور معنوی و متافیزیک) بی‌نیاز است. در نتیجه به تعبیر قرآن علیه خدا، امور معنوی و فراطبیعی طغیان کرد^(۱). به دنبال چنین تصویری، مکتب‌های بشری از جمله اگزیستانسیالیسم و لیبرالیسم عرصه را برای فعالیت خود باز و گسترده یافتند و بالیدند.

اگزیستانسیالیسم با محروم ساختن انسان از مفاهیم کلی اخلاقی و لیبرالیسم با نفی تقدس، مشکلات روحی- روانی انسان را چند برابر کرد و به دنبال آن بحران‌های زیادی از قبیل بحران معرفتی، خودبیگانگی، تنهایی و ... پدیدار شد که سلامتی روحی و جسمی انسان را به خطر انداخت.

راه نجات کجاست؟ به نظر نگارنده اگر انسان عصر جدید به خدا توکل کند؛ می‌تواند در برابر بحران‌های یاد شده بایستد و بر آنها غالب آید.

نویسنده در این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که توکل از نظر نهج‌البلاغه با اراده منافات دارد یا خیر؟ در چه حوزه‌هایی می‌توان توکل کرد و در چه حوزه‌هایی توکل معنا ندارد؟ همچنین اهمیت این فضیلت اخلاقی- دینی در رفع یا کاهش آلام، مشکلات و بحران‌های انسان معاصر را بررسی می‌کنیم.

بی‌معنایی نیز همانند سایر بحران‌ها در سایه توکل رنگ می‌بازد، زیرا توکل بدون اعتقاد به خدا حاصل نمی‌شود. پس انسان جویای معنا از طریق نیاز به معنا به توکل رو می‌آورد و این نیاز (نیاز به پیدا کردن پشتوانه قوی و ماندگار) در نهایت به جست‌وجوی خدا رهنمون خواهد شد. وقتی خدا پیدا شد و به بزرگی در دل نشست به حیات شخص معنا خواهد داد و این معنا داری دست کم تا زمان اعتقاد به خدا وجود خواهد داشت. بسا که شخص از طریق تجربه حضور خدا، به طور دائمی به او پی برد و اعتقاد پیدا کند و در تمام زندگی با او باشد و به او عشق ورزد. پس توکل در عصر جدید کارایی زیادی می‌تواند داشته باشد.

تأکید فراوان متون دینی به ویژه قرآن کریم و پس از آن نهج‌البلاغه بر توکل و اعتماد به خدا و معرفی نمونه‌های زیادی از متوکلان در منابع مزبور نشانگر آن است که توکل در رسیدن آدمی به کمال و در دستیابی به آمال و اهدافش چقدر مؤثر است. به رغم اهمیت توکل، نباید از یک نکته غفلت کرد و آن این که این مفاهیم و به طور کلی، عموم مفاهیم دینی همیشه در معرض آفت سوء برداشت بوده و هستند و در طول تاریخ ادیان شاهد این حادثه بوده‌ایم. در طول تاریخ اسلام و عرفان اسلامی، تفسیرهای متفاوتی از این مفاهیم ارائه شده است. گاه برخی از تفسیرها به گونه‌ای بوده که آنها را از معنای اصلی‌شان خارج ساخته‌اند. از این نظر، ضرورت دارد بازنگری خاصی راجع به این مفاهیم صورت گیرد تا معنای اصلی و حقیقی آنها از معنای تحمیلی بازشناسانده شود. واضح است که بدون معیار روشن، نمی‌توان نسبت به نقد و بررسی آنها اهتمام ورزید. بی‌شک دو معیار عقل و متون معتبر و مقدس نظیر قرآن و نهج‌البلاغه در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرند. وقتی آثار عرفانی نوشته شده در این حوزه را با منابع یاد شده مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که فاصله‌ها زیاد است و باید نسبت به کم کردن این فاصله اقدام کرد. تردیدی نیست که بنا به ادعای اهل عرفان و تصوف، گفته‌ها و کرده‌های آنان باید دست کم با قرآن جور در آید، اما مقایسه‌ها این نکته را تأیید نمی‌کند، بلکه بعضاً نقض غرض هم حاصل می‌شود.

به‌همین جهت در صدد بر آمدیم تا مفهوم توکل را در نهج‌البلاغه بررسی کنیم و به تناسب آن تعریف رایج این مفهوم در میان صوفیه را نیز نقد و بررسی کنیم. از این جهت نگارنده با هدف بازآفرینی و خوانش دوباره و شناخت جایگاه و اهمیت توکل، با بهره‌گیری از روش معناشناختی به بررسی توکل در نهج‌البلاغه پرداخته است.

اهمیت توکل

توکل از مهم‌ترین مقامات عرفانی است و سالک باید تمام تلاش خود را برای تحصیل این مقام به کار گیرد. سالکی که به مقام توکل و اعتماد بر وعده‌های خداوند دست نیابد، به یقین تا تحصیل کمال، مسافت زیادی پیش رو دارد، به تعبیر دیگر می‌توان گفت که توکل، حلقه واسطه میان تلاش‌های پیشین سالک با نهایی‌ترین مقامات او

یعنی رضا است. به تعبیر دیگر، توکل رابطه بنده (سالک) و خدا (مقصود) را عینیت می‌بخشد.

ابوطالب مکی اهمیت توکل را تا بدان حد می‌داند که طعنه بر توکل را طعنه بر ایمان می‌شمارد و دوستی توکل را دوستی ایمان تلقی می‌کند (مکی، ۱۳۸۱ق: ۵). از نظر وی، مومن باید بر روزی رسان بودن خدا بیش از تلاش خود ایمان داشته باشد تا به مرحله توکل دست یابد.

اهمیت توکل تا بدان حد است که اگر کسی به تحصیل آن توفیق یابد، خداوند مائده‌های آسمانی خویش را نصیبش می‌کند (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

از نظر علی(ع) جز خدا موجودی سزاوار توکل نیست، چرا که او هیچ پناهنده‌ای را نمی‌راند: «هیئات هیئات انت اکرم من ان تضيع من ربيته او تبعد من ادنيتيه او تسلّم الی البلاء من کفیته» (مفاتیح الجنان، ۱۳۷۰: ۱۱۵). علی(ع) در این دعا بر این نکته به نیکی تأکید کرده که هر که به او پناه آورد، بی‌پناهی نمی‌گذارد و هر کس خدا را برای پناه دادن و دستگیری کردن کافی بداند، او را به بلا تسلیم نمی‌کند. اهل توکل همان پناهندگان خدا و تسلیم شده‌های اویند و از اهمیت توکل آگاهند، زیرا نیک می‌دانند که همه آدمیان باید روزی با مرگ و تنهایی مواجه شوند؛ در نتیجه برای رهایی از خطرات مرگ و تنهایی به خداوند پناهنده می‌شوند.

با مروری به نهج‌البلاغه می‌توان موارد ذیل را از دلایل اهمیت توکل دانست:

۱) توکل معیار ارزیابی و پایه ایمان است. پیش از نهج‌البلاغه، قرآن کریم بر این امر تأکید کرده و فرموده است: «و علی الله فلیتوکل المومنون» (آل عمران: ۱۶۰): «مومنان باید بر خدا توکل کنند». معلوم است که اقتران ایمان و توکل، نشان از همبستگی این دو دارد؛ به این معنی که اگر کسی ادعای ایمان می‌کند، باید اهل توکل باشد والا ایمانش کامل و پذیرفته نیست. پس از دیدگاه قرآن، معیار و ملاک ایمان، توکل است.

در نهج‌البلاغه نیز به این امر اشاره شده است. امیر مومنان(ع) به نقل از پیامبر اسلام(ص) می‌فرماید: «ایمان بنده‌ای صادق نباشد تا آن که به آنچه در دست خداست اعتماد بیشتری داشته باشد تا به آنچه در دست خود اوست» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴: ۵۲۹). از نظر نهج‌البلاغه، توکل یکی از پایه‌های اساسی ایمان است. پس سرپرده ایمان

استحکام نمی‌یابد، مگر اینکه پایه‌های آن محکم شود. «الایمان له اركان اربعة: التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله و الرضا بقضاء الله و التسلیم لامر الله» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق. ۱: ۱۵۷): «ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری امر به او و خشنودی به قضای الهی و تسلیم امر به خدا».

۲) توکل پل دستیابی به فقر ذاتی و بی‌نیازی مطلق از ماسوای خدا است. رهرو طریقت الهی تا زمانی که خود را از دیگران بی‌نیاز و خدا را غنی ذاتی نداند و خود را به دامن او پناهنده نکند، به مرحله کمال در عرفان دست نیافته است. سالک برای رسیدن به این مرحله بناچار باید از پله توکل عبور کند. زیرا خداوند همیشه در دسترس بندگان است. «اللهم انک انس الانسین لاولئاک، واحضرهم بالكفایة للمتوکلین علیک، تشاهدہم فی سرائرہم، و تطلع علیہم فی ضمائرہم و تعلم مبلغ بصائرہم» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: ۳۴۹): «بار الهی، تو برای دوستان نزدیک‌ترین همدمی، و برای کارسازی آنان که بر تو توکل دارند از همه کس حاضرتری. آنان را در پرده رازهاشان می‌بینی، و در عمق درونشان بر آنان آگاهی، و اندازه بینش آنان را می‌دانی».

۳) توکل عامل متانت اخلاقی است. انسان متوکل به سهولت می‌تواند در اخلاق و رفتار خود وقار و متانت برقرار سازد و کار را به جایی برساند که توکل را بر رفتار خود حاکم سازد. علی (ع) فرمود: «و ان یغی علیہ صبر حتی یكون الله هو الذی ینتقم له» (همان، ۳۰۶): «چنانچه ستمی به او شود شکیبایی می‌ورزد تا خداوند انتقامش را بگیرد».

۴) توکل عامل بهره‌مندی از نعمات الهی و امدادهای غیبی است که پیشتر اشاره شد.

۵) توکل مانع ساده اندیشی و خرافه پرستی است. اهل توکل، اهل تامل و صبوری نیز هستند، چون خدا را بهترین داور می‌دانند و در هر حادثه‌ای تامل می‌کنند تا بتوانند داوری او را به دست آورند. این تامل امکان تفکر و غور در امور را به ایشان می‌دهد. اگر کسی به خدا توکل کند، حرکت اجرام آسمانی را به امور خرافی نسبت نمی‌دهد. با تکیه بر همین اصل است که علی (ع) با تنجیم مخالفت می‌کند (نهج البلاغه، همان: ۱۰۵).

تعریف توکل و بررسی نظریات بزرگان اخلاق و عرفان

توکل در لغت به معنای اعتماد کردن است و در اصطلاح عرفانی اعتماد به خدا و مایوس شدن از مردم است. (جرجانی، ۱۳۷۵ق: ۶۲). و نیز گفته‌اند توکل واگذار کردن امور خود به تدبیر وکیل دارای اختیار مطلق و اعتماد بر کفایت کفیل علی الاطلاق ارزاق است (آملی، ۱۳۸۰: ۸۳). مسلماً توکل پس از امیدواری انسان بر خداوند است، زیرا اعتماد سالک به کسی محقق می‌شود که پیشتر کرم او را تجربه کرده باشد. یکی از مهم‌ترین مصادیق کرم، امیدبخشی است. خداوند نیز در قرآن کریم عموم مومنان را به توکل توصیه و آنها را بدین امر مکلف نموده است و ایمان به خدا را با آن قرین دانسته است. «و علی الله فلیتوکل المومنون» (ابراهیم، ۱۲). توکل نیز همچون سایر مقامات عرفانی در میان خواص و عوام مشترک است، ولی در نحوه نگرش خواص و انتظار آنان از این مفهوم با نگرش عوام تفاوت است. در میان عوام، توکل تنها جنبه اخلاقی دارد، در حالی که خواص علاوه بر جنبه اخلاقی به جنبه عرفانی آن نیز می‌نگرند و حرکت خود را بر آن مبتنی می‌کنند.

برخی از صاحب‌نظران توکل را سپردن همه امور به خدا و آرام داشتن دل بر وکالت اودانسته‌اند (انصاری، ۱۳۸۳: ۷۵) چه، خدای سبحان «نعم الوکیل» (آل عمران: ۱۷۳) است و بر بهترین وکیل بهترین اعتماد؛ که همان آرامش و اطمینان از وکالت اوست، لازم است.

ذوالنون مصری توکل را ترک تدبیر می‌داند. (ابن سراج، ۱۹۸۱: ۵۲). و سهل بن عبدالله تستری نیز بر این عقیده تأکید کرده است (غنی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۹۷).

و خدای سبحان باز در قرآن عظیم فرمود: «و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل لکل شیء قدراً» (طلاق: ۲-۳): «خداوند برای کسی که تقوی پیشه کند، مفری قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌برد به او روزی می‌دهد و هر کس بر خداوند توکل کند خدا او را کفایت می‌کند به راستی خداوند به مقصود خود خواهد رسید و برای هر چیزی اندازه‌ای نهاده است».

از دیدگاه عرفا شخص متوکل نباید سئوال و تدبیر و چاره‌جویی کند زیرا این امور مانع تحقق توکل است، بلکه حتی در طریقت، تکیه بر معانی‌ای چون تقوی و دانش نیز جایز نیست.

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل بایش

(حافظ، غزل ۲۷۱)

مولوی نیز معتقد است که آدمی تا زمانی که طفل است، به خدا اعتماد مطلق دارد و آدم و حوا نیز تا زمانی که کودک‌وار به خدا اعتماد داشتند در بهشت به سر می‌بردند و از آن لحظه که اعتماد به خدا را از دست دادند و از بهشت رانده، به زمین تبعید شدند، دچار این همه غم و اندوه شدند.

این در حالی است که موجودات بسیار زیادی با اعتماد به قدرت و رزق خدا با خیال راحت زندگی می‌کنند و غصه چیزی را هم نمی‌خورند.

اندرین عالم هزاران جانور می‌زید خوش عیش بی زیر و زیر

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۲۹۱)

مفهوم توکل در نهج البلاغه

در نهج البلاغه از توکل همچون بسیاری از مفاهیم اخلاقی و عرفانی نام برده شده، ولی تعریف روشنی از آن ارائه نشده است. با وجود این از فحوای عبارات نهج البلاغه به دست می‌آید که توکل بازگشت به خداست: «و اتوکل علی الله توکل الانابة الیه» (نهج البلاغه، خ ۱۶۱): «به خدا توکل می‌کنم، توکلی که بازگشت به سوی او باشد». امیرمومنان (ع) در نهج البلاغه امام حسن (ع) را به توکل به خدا فرمان داده و تأکید کرده است که اگر کسی به توکل دست یابد به دژ استواری دست یافته است: «در تمام کارها خود را به خدایت بسپار زیرا در این صورت به پناهگاهی استوار و امن روی آورده‌ای» (نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام: ۹۱۰).

نگرش نهج‌البلاغه به توکل به گونه‌ای است که هرگز منافعی کوشش آدمیان نیست بلکه از یک سو تأکید بر اعتماد به خداست و از سوی دیگر را به کار و کوشش دعوت می‌کند. پس تلفیق اعتماد به خدا و تلاش، از ویژگی‌های اصلی توکل در نهج‌البلاغه است. تلازم موجود بین دو مفهوم تلاش و توکل، به این معنی است که توکل حوزه‌ای خاص دارد و هیچ‌گونه مزاحمتی برای تلاش و کوشش آدمیان به بار نمی‌آورد. بلکه تنها موارد و حوزه‌هایی را شامل می‌شود که اسباب آنها در اختیار بشر نیست و تنها در اختیار حق تعالی است و از انسان جز توکل و اعتماد هیچ کاری بر نمی‌آید. علی (ع) بدون نفی اهمیت توکل بر نقش انسان در اعمال خویش تأکید می‌ورزد. «من پیش از دادن فرصت به دشمن چنان ضربه‌های پر آوازه بر او می‌آورم که استخوان‌های سرش به سو بپراکند و بازوانش قلم شود» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵: ۷۸-۷۹). در ادامه این سخن به نقش و جایگاه و زمان توکل اشاره کرده است. عبارت «پس از آن همه چیز در گرو مشیت الهی خواهد بود» (همان) نشان‌دهنده آن است که انسان متوکل از دیدگاه نهج‌البلاغه کسی است که تا سر حد امکان به تلاش ادامه می‌دهد ولی پیروزی را در مشیت الهی می‌بیند و در جایی که اسباب در اختیار حضرت باری است، توکل می‌کند. روشن است که در این عبارت حیطة تلاش آدمی و توکل او بر خدا کاملاً از هم تمیز داده شده است.

به هر حال در دیدگاه نهج‌البلاغه هر کس به پناهگاه توکل خدا، پناه برد از پناه بردن به پناهگاه‌های غیر خدایی بی‌نیاز می‌شود که علی (ع) فرمود: «من توکل علیه کفاه» (نهج‌البلاغه، بی‌تا، ج ۱: ۲۲۵): «هر که به خدا توکل کند خدا او را بس است». و هر آن کس که به خدا توکل نماید خدا دین اسلام را به عنوان وسیله‌ای مطمئن و وسیله استراحت برای او قرار داده است تا در سایه آن از رسیدن به نجات مطمئن بوده و از رنج‌های دنیوی برهد. «فجعله... ثقة لمن توکل و راحة لمن فوض» (همان، ج ۲: ۳۱۳) به همین دلیل است که چون سالک به خدا توکل می‌کند چشم از اغیار می‌پوشد و تمام امید خود را به خدا معطوف می‌دارد. امیرمومنان (ع) فرمود: «و من بر او توکل می‌کنم توکلی که مرا به سوی او بازگرداند، و از او راهی را جویم که به سوی بهشت جلودانش بکشاند و به محل خشنودی‌اش بینجامد» (همان: ۲۳۰) در جای دیگر فرمود: «و ما

توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب»: «و توفیق من جز به دست خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم» (همان: ۳۸۸).

علاوه بر نکات فوق باید گفت که بین توکل و یقین ارتباط وثیقی وجود دارد. علی(ع) در توصیف این رابطه می‌فرماید: «از حسن توکل می‌توان بر حسن یقین استدلال کرد» (غرر و درر، ۱۳۶۰، ج ۳: ۲۲۴)؛ یعنی اگر کسی توکل نیکویی داشته باشد، معلوم می‌شود که به دلایل خوبی دست یافته است. و در جای دیگر فرمود: «توکل از قوت یقین سرچشمه می‌گیرد» (همان، ج ۱: ۱۸۴).

حوزه توکل شامل فعالیت‌هایی می‌شود که مسئولیت آنها به عهده انسان گذاشته نشده است. از جمله این موارد، روزی است که از طرف خدا به انسان می‌رسد. در نهج البلاغه روزی به دو قسم تقسیم شده است: ۱) روزی که آدمی آن را طلب می‌کند (۲) روزی که انسان را طلب می‌کند (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: ۴۰۴ و ۵۴۳). مطمئناً روزی نوع اول متعلق و مصداق توکل نیست، زیرا کسب چنین روزی به کوشش انسان بستگی دارد اما روزی نوع دوم چون در اختیار انسان نیست لذا آدمی برای برخوردار شدن از آن باید به خدا متوکل شود. با عنایت به این نکته است که امام علی(ع) در جایی از نهج البلاغه فرمود: «و اعلموا علماً یقیناً ان الله لم یجعل للعبد... اکثر مما سمی له فی الذکر الحکیم و لم یحل بین العبد فی ضعفه و قلة حیلته، و بین ان یبلغ ماسمی له فی الذکر الحکیم»: (همان: ۵۲۴) «به یقین بدانید که خداوند برای بنده... بیشتر از آنچه در کتاب تقدیر برای او مقرر شده، قرار نداده است، و میان بنده - هر چند ناتوان و کم چاره باشد - و آنچه برای او در کتاب تقدیر معین شده مانعی پدید نیآورد».

مبانی توکل در نهج البلاغه

در متون دینی اسلام از جمله نهج البلاغه، اعتماد و توکل بر خدا از شرایط اصلی دینداران شمرده شده است. بی شک اهمیت دادن به این خصیصه نزد اهل دین دلایل و مبناهایی دارد.

برای توکل می‌توان مبانی خاصی را در نظر گرفت، اما پیش از بیان مبانی توکل باید این سؤال را طرح کنیم که اساساً توکل روی چه خاستگاه‌هایی به وجود می‌آید؟ به

تعبیر دیگر آیا می‌توان در هر نظام معرفتی مفهوم توکل را طرح کرد؟ برای پاسخ به این سئوالات چند مبنا را مورد توجه قرار می‌دهیم:

(۱) مبنای خداشناختی: کسانی که به مفهوم توکل در زندگی‌شان معتقدند قطعاً در جهان هستی به وجود موجودی به نام خدا باور دارند و به او توکل می‌کنند. پس اگر به مفهوم خدا معتقد نباشیم، قطعاً به مفهوم توکل قایل نخواهیم بود. بی‌تردید نهج‌البلاغه متنی خدا محور است و ابتدا و انتهای این کتاب از خدا و ایمان به او سخن گفته است. امام(ع) در جایی از نهج‌البلاغه صراحتاً به این مبنا اشاره کرده و فرمود: «هو حسينا و نعم الوكيل» (همان، خ ۸۳): «و ما را بس و بهترین وکیل است». از نظر امام علی(ع) خداوند به نیازهای مومنان آگاه و در تامین آنها توانمند و کافی است. از این نظر است که سالکان می‌توانند به خداوند توکل کنند. «و استعینه فاقه الی کفایته انه لا یضل من هداه و لا یثقل من عاداه و لا یفتقر من کفاه» (همان: خ ۲): «از او کمک می‌جویم زیرا به تامین کردن او نیازمندم زیرا هر کس را که او هدایت کند گمراه نمی‌شود و هر کسی را که خدا دشمنش دارد نجات نمی‌دهد و آن کس که خدا بی‌نیازش کرده باشد، نیازمند نمی‌شود». در جای دیگر بر بسندگی خدا در تامین‌های اهل توکل تأکید کرده است: «و من توکل علیه کفاه» (همان: خ ۹۰ و خ ۸۳): «هر کس بر خدا توکل کرد او را کافی است». به علاوه در نهج‌البلاغه بر این نکته هم تأکید شده که تنها وکیل حقیقی که می‌توان به او اعتماد کرد، خداست: «امرہ بتقوی اللہ فی سرائر امرہ و خفیات عملہ حیث لاشہید غیرہ و لا وکیل دونه» (همان: ۳۸۲): «او را به پروای از خدا در امور نهان و کارهای پنهانش، آنجا که گواهی جز او و وکیلی غیر او نیست، فرمان می‌دهد».

امام علی(ع) حتی در جایی از نهج‌البلاغه از موارد توکل خدا سخن گفته و صراحتاً اعلام می‌کند که خداوند حفظ مرزهای مسلمانان را ضمانت کرده است (همان، خ ۱۳۴): ۱۹۲). پس خدایی که علی(ع) در نهج‌البلاغه تصویر می‌کند خدایی است که مسلمانان را موکل خود دانسته و خود را وکیل و ضامن حفظ حدود و ثغور آنان معرفی کرده است.

(۲) مبنای انسان شناختی: در نظام معرفتی نهج‌البلاغه، انسان موجودی است که هم توان توکل دارد و هم نیازمند آن است زیرا امور آدمی از سه حال خارج نیستند: یا

کاملاً و به طور مستقل از دست انسان می‌آیند؛ یا کاملاً از دست انسان خارج‌اند و اموری که بخشی به انسان مربوط و از دست او بر می‌آیند و برخی که از دست او خارج‌اند. در بخش دوم و سوم است که انسان به توکل نیازمند است. به علاوه در نهج البلاغه انسان موجودی است که امیدواری‌اش به آینده می‌تواند در بازده کار وی تاثیرگذار باشد؛ چه، توکل قدرت قلب آدمی و امیدواری او به آینده را فراهم می‌کند.

(۳) مبنای عرفانی: هدف نهایی سلوک عرفانی در تمام نظام‌های عرفانی کسب رضایت خدا است؛ چه وصال به حق باشد، چه وحدت با او. رضایت وقتی حاصل می‌شود که شخص دار و ندارش را در اختیار او بگذارد و در تمام امور مربوط به خدا به او توکل کند. با عنایت به این مبنا می‌توان از توکل در نظام معرفتی-اخلاقی نهج البلاغه سخن گفت.

خشنودی خدا به قدری برای علی (ع) مهم است که حاضر است تمام امکانات دنیوی‌اش را از دست بدهد ولی حاضر نشود اندکی از فرامین حق سرپیچی کند. «و الله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلته و ان دنياكم عندي لأهون من ورقة في فم جرادة تقضمها ما لعلی و لنعمیم یفنی و لذة لا تبقی» (همان، خ ۳۴۷:۲۲۴): «اگر هفت اقلیم وجود را با آنچه در زیر افلاک آن است به من دهند تا به همین اندازه خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای بربایم، هرگز چنین نخواهم کرد و بی‌شک دنیای شما نزد من پست‌تر از برگی است که ملخی در دهان می‌جود. علی را با نعمتی که نمی‌پاید و لذتی که نمی‌ماند چه کار؟»

بررسی نسبت توکل و توحید

بعضی از علمای اخلاق و مشایخ عرفان و تصوف، توکل را فرع بر توحید می‌دانند و معتقدند که توکل نشانه توحید افعالی است. به این معنا که هر کس بخواهد در مقام عمل و افعال توحیدش را به مرحله نهایی برساند، چاره‌ای ندارد جز اینکه تمام امور را به خدا بسپارد و از دخالت دادن عوامل دیگر و حتی اظهار نظر درباره‌ی روند و جریان امور

خودداری کند و او را فاعل و علت تمام آنها بداند. چنانکه ذوالنون مصری گفته است: «توکل از اطاعت خدایان بسیار بیرون آمدن و به طاعت یک خدای مشغول بودن و از سبب‌ها بریدن است» (عطار نیشابوری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۲۹) وی نتیجه می‌گیرد که توکل در نظر صوفیه از فروع توحید است یعنی توحید حقیقی اصل و پدید آورنده توکل است (غنی، ۱۳۸۰: ۲۹۵).

عزیزالدین نسفی نیز توکل را از فروع توحید می‌داند و بر این مبنا آن را بر سالکان طریقت فرض می‌کند. زیرا توحید عملی و افعالی صورت عینی به خود نمی‌گیرد مگر اینکه آدمی در زندگی‌اش توکل را پیش گیرد (نسفی، ۱۹۶۲: ۳۳۳-۳۳۵).

غزالی هم از جمله کسانی است که توکل را فرع توحید دانسته و حقیقت توکل را نشأت گرفته از توحید تلقی می‌کند (غزالی، ۱۳۷۴: ۲۲۹).

مراتب توکل و طبقات متوکلان

غزالی توکل را به سه درجه تقسیم‌بندی کرده است: ۱) حالتی که متوکل شخصی را به عنوان وکیل خود در اختلافی که با دیگران داشته است، انتخاب می‌کند اما چنین فردی باید دانا، زرنگ، فصیح، بی‌باک و دلسوز باشد. ۲) متوکل به وکیل خود به چشم مادر بنگرد که هر چه بر سر وی آید به مادرش بگوید و بس. ۳) متوکل مانند مرده‌ای باشد در دست غسال (غزالی، ۱۳۷۲: ۸۰۹).

مولوی هم با اشاره به این مرتبه از توکل، ثمره پسر نوح از دستور او را نتیجه عدم توکل او بر خدا و پدرش و تکیه به قدرت خود می‌داند و می‌گوید: ای کاش پسر نوح اعتماد بر پدر می‌کرد و ای کاش علم شنا بلد نبود تا به سقوط کشانده نمی‌شد که در نتیجه خطاب «یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح» (هود، ۴۶) را از خداوند بشنود و در گرداب هلاکت فرو رود.

کاشکی او آشنا نـامـوختی تا طمع در نوح و کشتی دوختی
کاش چون طفل از حیل جاهل بدی تا چو طفلان چنگ در مادر زدی

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۴، بیت ۱۴۱۴-۱۴۱۵)

بر این اساس متوکلان هم به سه دسته و طبقه تقسیم می‌شوند که اگر سالک به یکی از رتبه‌های توکل دست یابد، او را متوکل خوانند. اما مرحله نهایی توکل، درجه سوم است. ابن سراج نیز چون غزالی متوکلان را بر سه طبقه دانسته است: اول توکل مومنان عام، دوم توکل مومنان خاص، سوم توکل مومنان نظر شده و این دست اخیر همان است که جنید گفت: «اعتماد دل است بر خدای تعالی در جمیع احوال» (ابن سراج، ۱۹۸۱: ۵۱-۵۲).

نقد و بررسی تعاریف توکل

از تعاریف گذشته می‌توان نتیجه گرفت که توکل ترک تدبیر در امور است. این تعریف درست است ولی آنچه که مهم است این که مصادیق آن را چگونه باید تعیین کرد؟ تعیین مصادیق و ارائه معیار و ملاک اهمیت دارد زیرا، اگر این مرزبندی‌ها مشخص نشود، شاهد سوء فهم و سوء استفاده از این تعریف خواهیم بود. اگر در منابع تصوف می‌خوانیم که عارفی برای اینکه به مقام توکل دست یابد، بی‌توشه و بدون تهیه وسایل لازم به بیابان‌ها می‌رفت و احیاناً هم به بلایای طبیعی یا گرسنگی دچار می‌شد و چه بسا در اثر آنها جان خود را از دست می‌داد، از نتایج ناگوار این سوء برداشت است. این مساله به قدری در میان متصوفه زیاد بوده است که حتی با یکدیگر مسابقه می‌گذاشتند و همدیگر را در عمل به توکل اختبار و امتحان می‌کردند. در دیدگاه اینان توکل، ترک تدبیر در تمام عرصه‌های زندگی بود و از خود هیچ اراده نداشت، خود را بسان مرده در دست غسل می‌دانستند و تمام پیشامدها را به خدا نسبت می‌دادند و کوچک‌ترین اقدام را منافی این نگرش می‌پنداشتند و اراده خدا را چنان بر خود مسلط می‌دیدند که پر گاهی در مصاف تندباد قرار بگیرد. نقل است که درویشی در دجله افتاد، وقتی از او پرسیدند که آیا مایل است نجات پیدا کند؟ پاسخ داد «نه» و وقتی که پرسیدند آیا ترجیح می‌دهد که در آن حال بمیرد؟ باز هم گفت «نه». با این استدلال که مرا با خواست چه کار است؟ خداوند در زمان خلقت معین کرده است که آیا باید غرق شود یا نجات یابد! (شیمل، ۱۳۷۳: ۲۱۴).

برخی از اهل تصوف بر این باورند که آدمیان در رفتارهایشان به‌طور مطلق مجبورند و هیچ‌گونه اراده و اختیاری ندارند. بنابراین چون خداوند همه چیز را مقدر و سرنوشت آنها را مشخص کرده، پس بر انسان و به‌ویژه بر سالک متوکل، تصور هر گونه خواست و اراده‌ای، حرام و ناپسند است. برخی از صوفیه در این زمینه به رد کمک جبرئیل از طرف ابراهیم استناد می‌کنند که آن حضرت با رد کمک جبرئیل، توکل راستین خود به خدا را ثابت کرد و خدا نیز با خنک و سرسبز گردانیدن آتش پاداش درخوری به بنده خود داد.

البته اهل تصوف برای این که مبتدیان را با چنین دیدی نسبت به توکل آشنا سازند و آنان را متقاعد کنند که توکل ترک تدبیر در تمام امور است، به ذکر حوادثی می‌پردازند که مشایخ صوفیه به خدا توکل کرده و از اسباب دنیوی دست کشیده‌اند و در نتیجه پاداش در خوری هم دریافت کرده‌اند. غزالی از قول یک صوفی به نام ابوحمزه خراسانی نقل می‌کند که: در بیابانی می‌رفتم، پایم لغزید و به چاله‌ای عمیق افتادم. چون نمی‌توانستم به تنهایی از چاله بیرون بیایم، فکر کردم که با فریاد کسی را به کمک بطلبم اما این کار را خلاف توکل یافتم. پس از مدتی دو نفر که از کنار چاله عبور می‌کردند، با یکدیگر گفتند: سرچاله را بیوشانیم تا کسی در آن نیفتد. مشغول پوشاندن سرچاله شدند. می‌خواستم فریاد بزنم و کمک بخواهم که باز به نظرم خلاف توکل آمد. آن دو نفر سرچاله را پوشاندند و رفتند. مدتی به انتظار نشستم. جانور درنده‌ای آمد، خاشاک‌های سرچاله را کنار زده، پایش را به درون چاله آویزان کرد و با همه‌گویی از من خواست که پایش را بگیرم. من نیز پایش را گرفتم و از چاله بیرون آمدم.

باید دانست که در دنیایی که در آن به‌سر می‌بریم امور از دو مجرا قابل بررسی است؛ یکی اینکه امور جهان با اراده خدا جاری می‌شوند و دیگر اینکه انسان نیز در انجام امور مربوط به خود دارای اختیار است، اراده خدا و انسان در طول همدیگرند. از جهت دیگر نیز افعال را می‌توان بر دو قسم تقسیم کرد؛ بخشی از امور به‌طور کامل در اختیار انسان نهاده شده و در برخی موارد آدمی هیچ اختیار و حق و تصرفی ندارد. آن دسته از افعالی که در اختیار آدمی است، به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخشی از آنها افعال و قسم دیگر غایات آنها هستند.

با توجه به این تقسیم بندی باید گفت که توکل (اعم از توکل عوام یا خواص) در اموری جاری می شود که از عهده آدمی خارج است و در اموری که به اختیار انسان گذاشته شده، محلی برای توکل وجود ندارد. لذا اگر آدمی در این امور توکل کند و اعمال خود را آن چنان که باید انجام ندهد، نزد خداوند مقصر بوده و مواخذه خواهد شد. در زمان انجام عمل هیچ گونه توکلی نمی توان فرض کرد ولی نسبت به غایت عمل باید توکل کرد. زیرا غایات در حوزه نفوذ خداوند بوده و از عهده آدمیان خارج است.

پس بنده متوکل در جایی که کارها بدو واگذار شده، باید کار را به اتمام رساند و وقتی دستش از امکانات دنیوی و در اختیار خودش خالی شد، به خدا توکل کند که پیامبر (ص) فرمود: «اول شتر را ببند بعد توکل کن» (غزالی، ۱۳۷۲: ۸۲۰). پس توکل به خدا به این معنا است که سالک به برنامه های خداوند در این عالم، توکل می کند، یعنی ایمان دارد به اینکه خداوند به اهداف خود خواهد رسید و لذا هیچ تلاشی در راه خداوند بی نتیجه نخواهد ماند.

پس توکل، شخص متوکل را در راهی که می رود، تشجیع می کند و وی را بر نتیجه بخشی عملش اطمینان می بخشد. چرا که کارهایی انجام می دهد که مطلوب خداوند است. اما کافران غیر متوکل که راه خدا را سد می کنند، اعمالشان تباہ و بی ثمر خواهد شد.

بنابراین توسل به اسباب هیچ منافاتی با توکل ندارد. امیرمومنان (ع) در این باره می فرماید: «به خدا سوگند... همه چیز در گرو مشیت الهی است» (معادخواه، ج ۳: ۱۷۱۶). پس تمام مسئولیت هایی که ناشی از اختیار آدمی و حوزه نفوذ اوست به خود او بر می گردد و چون انسان به همه مسئولیت خود جامه عمل پوشاند، از آنجا به بعد توکل به خدا مصداق پیدا می کند. در نظر علی (ع) نیز چنین است، زیرا آن حضرت برای پیروزی در جنگ تمام تدبیرات خود را به کار می بندد ولی برای پیروزی یا هر نتیجه دیگر خود را به وکیل تام الاختیار خود (خدا) می سپارد و متوکلاته به نتیجه جنگ تسلیم می شود. این همان است که فرمود: «همه چیز در گرو مشیت الهی است». بنابراین توکل مربوط به برنامه ریزی خداوند است نه برنامه ریزی آدمیان.

این نگرش با نگرش رایج در میان اغلب اهل تصوف کاملاً متفاوت است. غزالی از آن جا که چنین تقسیم‌بندی را ملاحظه نمی‌کند و توکل را در چارچوب توحید معنا می‌کند، چاره‌ای جز این ندارد که آن را در تمام عرصه‌های هستی به کار گیرد و برای اینکه فرقی در عمل متوکلان و غیرمتوکلان نشان دهد؛ در برخورداری از مواهب دنیوی حد و مرزی قایل می‌شود. او در کیمیای سعادت می‌نویسد: «بدانکه هر که یک ساله کفایت خویش بنهاد از توکل بیفتاد، که اسباب خفی سپرد و اعتماد بر اسباب ظاهر کرد... اما آنکه به ضرورت وقت قناعت کرد، از طعام چندان که سیر شود و از جامه چندان که پوشیده ماند، وی به توکل وفا کرد. اما اگر ادخار (ذخیره کردن) کند قدر چهل روز را رواست... حقیقت آن است که اصل توکل کوتاه است، و حکم این آن است که ادخار نکند، پس اگر کند و مال در خویش همچنان داند که در خزانه خدای تعالی و بدان اعتماد نکند توکل باطل نشود و اینکه گفتیم حکم مرد تنه‌است، اما معیل بدان که یکساله بنهد توکل وی باطل نشود مگر زیادت کند» (غزالی، ۱۳۷۲: ۸۱۸). و نیز: «اگر کسی چنان بود که ادخار نکند دل وی مضطرب خواهد شد و چشم بر خلق خواهد داشت، ویرا ادخار اولی‌تر... مقصود از این همه دل است تا به ذکر خدای تعالی مستغرق شود» (همان: ۸۱۹).

باید دانست که اگر توکل را تابع و فرع توحید بدانیم، قطعاً دست زدن به هر کاری چه کم و چه زیاد به توکل آسیب خواهد رساند. اما چنانکه گفتیم، توکل در اموری است که سبب آنها تنها خداوند است و در آن موارد باید ترک تدبیر کرد والا تدبیر معاش خانواده و سیاست جامعه قطعاً با نگرش یاد شده درباره توکل منافات دارد. این در حالی است که امام علی (ع) در نهج‌البلاغه حتی عدم پیشرفت کار خود را به اسباب دنیوی و ظاهری نسبت می‌دهد نه به خدا (نهج‌البلاغه، بی‌تا، ج ۱، خ ۲۷: ۹۶). و نامه‌های آن حضرت به ویژه نامه ۵۳ نهج‌البلاغه، مملو است از تدبیرات مختلف برای اداره جامعه و توسل جستن به اسباب و علل ظاهری. امیرمومنان (ع) به مالک توصیه می‌کند با علما نشست و برخاست کند، با مشورت آنها به اصلاح امور بپردازد (همان، ج ۵، نامه ۵۳: ۱۰۰۱). اینها همه نشانگر آن است که حضرت علی (ع) توکل را به اموری مختص می‌کند که دست بشر از چاره‌اندیشی درباره آنها کوتاه است. لذا در این نگرش ذخیره

کردن، فراهم کردن مقدمات سفر، مسکن اختیار نمودن،... همه و همه جایز و بلکه در مواردی به حکم عقل واجب است. این در حالی است که برخی از صوفیان یا اساساً به چنین اقداماتی معتقد نبوده و همه آنها را منافی توکل می دانسته‌اند یا چارچوب خاصی برای آنها قائل بودند. عزیزالدین نسفی درباره حد و مرز توکل در مورد امور و لوازم زندگی می نویسد: «کسانی که عیال دارند، اگر کسب کنند و اگر ذخیره نهند، توکل ایشان را زیان ندارد، اما باید که نفقه یکساله پیش نهند و کسب بر وجه حلال کنند. و کسانی که عیال ندارند و مجردند، اگر ایشان چنان اند که روزی چیزی خوردنی به ایشان نرسد، اندرون ایشان متفرق و پراکنده شود باید که به کسب مشغول شود و در آن کسب توکل ایشان را زیان ندارد. اما باید به قدر ضرورت کسب کنند و ذخیره نهند، هر چه در روز کسب کنند، در همان روز در راه رضای خدا صرف کنند. و اگر چنانند که ایشان را اگر یک روز و اگر دو روز و سه روز چیزی خوردنی نمی رسد، اندرون ایشان متفرق و پراکنده نمی شود، ایشان باید که ترک کسب کنند که حیف باشد که ایشان به کسب مشغول شوند» (نسفی، ۱۹۶۲: ۲۲۶ و ۱۳۷).

آفات بد فهمی توکل

اگر تصور نادرستی از توکل داشته باشیم و آن را با توحید افعالی خلط کنیم، به یقین مشکلاتی برای خود به وجود خواهیم آورد. این بدفهمی‌ها باعث می شود تا عمل را با نظر، مقابل هم قرار دهیم و دچار برخی آفات شویم که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

اولین آفتی که از بدفهمی توکل برای سالکان طریقت پدید می آید، سست عنصری است. وقتی قرار بر این باشد که انجام هر کاری را به عهده خدا بگذاریم، برای کار کردن و چاره اندیشیدن هیچ توجیه درستی نمی ماند. توجه به این سخن نقل شده از جنید بغدادی مؤید ادعای نگارنده است: «گروهی اندر نزدیک جنید شدند، گفتند: روزی همی جویم. گفت: اگر دانید که کجاست بجوید. گفتند: از خدای تعالی بخواهیم. گفت: اگر دانید که شما را فراموش کرده است باز یاد وی دهید. گفتند: اندر خانه شویم و بر توکل

بنشینیم. گفت: تجربه شک بود. گفتند: پس چه حیلست است؟ گفت: دست برداشتن حیلست» (قشیری، ۱۳۶۱: ۲۵۴).

دومین آفت این است که بین معاد و معاش فاصله می‌افتد و جدا انگاری دین و دنیا صورت عینی به خود می‌گیرد در حالی که در آموزه‌های علی(ع) پرداختن به معاد آدمی را از معاش باز نمی‌دارد و بالعکس.

سومین آفت عقل ستیزی و به تعطیلی کشاندن آن است. اگر عقل ستیزی رواج عمومی بیابد، قطعاً جامعه بشری در حد وسیعی ضرر خواهد دید، در حالی که در معارف دینی از آن به عنوان مرکب عبودیت نام برده شده است^(۲) و تدبیر معاش آدمیان را در این دنیا به عهده دارد. عدم پیشرفت فنی و علمی مسلمانان تا حدی متاثر و معلول این گونه نگرش‌های برخی از اهل تصوف است. این در حالی است که امیرمومنان(ع) به عقل اهمیتی در خور می‌دهد و در این زمینه می‌فرماید: «خداوند در میان مردمان پیامبران را برانگیخت، تا عقل‌های پنهان را بیرون آورده به کار اندازند» (نهج‌البلاغه، بی‌تا، ج ۱، خ ۱: ۳۳). چنانکه می‌بینیم توکل و هر صفت اخلاقی که باعث خمودی عقل می‌شود. از دیدگاه علی(ع) مطلوب نیست بلکه نقض غرض خداوند از ارسال پیامبران و فرستان کتاب‌های آسمانی است. لذا بدیهی است که این گونه تعریف مفاهیم اخلاقی و عرفانی از دیدگاه نهج‌البلاغه مقبول نخواهد بود.

چگونه می‌توان از توکل تعریفی ارائه کرد که با تدبیر و اندیشیدن و پیدا کردن راه حل برای امور در تزامن باشد، زیرا بهترین عقل‌ها تدبیر کردن و اندیشیدن است و امیرمومنان از عقل با عنوان تدبیر نام می‌برد و می‌فرماید: «لا عقل کالتدبیر» (همان، ج ۶: ۱۰۹): «خردی بالاتر از تدبیر نیست». این تدبیر به طور قطع استفاده از اسباب را توجیه می‌کند و البته با توکل هم ناسازگاری ندارد، چه، توکل در اموری مطرح است که از تدبیر آدمی خارج است.

توکل عقل ستیز چگونه مورد پذیرش کسی واقع می‌شود که عقل را وسیله جهت ایجاد عدالت و تعادل و جامعه می‌داند و آن را وسیله برای احقاق حق و ابطال باطل می‌شمارد؟ (همان، ج ۴، خ ۲۰۷: ۶۸۶) پس توکل از دیدگاه علی(ع) هرگز نمی‌تواند در تزامن و تضاد با عقل و تعقل باشد، در صورتی که بدون عقل نمی‌توان جامعه را اداره

کرد، ضمن این که علی(ع) حداقل چهار سال اداره و تدبیر جامعه را به عهده داشت و از سوی دیگر این همه تأکیدی که آن حضرت بر توکل به خدا می‌ورزد، بی‌معنی نیست. لذا باید بین توکل و تعقل تناسبی به‌وجود آید. آنچه مسلم است توکل مورد نظر علی(ع) با تعقل هرگز تراحم و تناقض ندارد.

ثمرات توکل

زندگی متوکلان و غیر متوکلان به یقین با هم تفاوت اساسی دارد. انسانی که به خداوند توکل دارد، در مواجهه با مشکلات امید به پیروزی را از دست نمی‌دهد. چه، توکل در معنای دقیق آن یعنی این که حرکت گردونه هستی از مسیر و مجرای خدا خواسته خارج نشده و لامحاله آن را طی خواهد کرد و جباران و طاغوتیان اعصار و امصار گمان نبرند که از خدا پیش می‌افتند^(۳). نیز با عنایت و توجه به حاکمیت خدا بر حرکت زمان تمام تلاش‌های خود را مفید یافته و بالاخره دیر یا زود گوی سبقت و پیروزی را از دیگران خواهند ربود. انسان سالک متوکل، آینده جهان را بر منهج حق می‌بیند و دل به وعده‌های الهی خوش می‌کند و مسیر تکاملی تاریخ را در جهت پیروزی حق جویان می‌داند و در این امر خدا را به عنوان وکیل و تحقق بخش این پیروزی تلقی کرده، او را صادق الوعد هم می‌شناسد.

توکل هم ثمرات فردی دارد و هم جمعی که در اینجا به پاره‌ای از این نتایج از دیدگاه نهج البلاغه اشاره می‌کنیم:

الف - ثمرات فردی: از جمله ثمرات فردی توکل می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱) **فائق آمدن بر نفس:** بی شک هیچ انسان طالب و جویای تکاملی نمی‌تواند به سر منزل مقصودش برسد مگر اینکه در ابتدا بر نفس خود غالب آید که علی(ع) فرموده: «اقوی الناس من غلب هواه» (غرر و درر، ج ۲: ۴۱۳): «قوی‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غالب آید». توکل در پیروزی بر نفس نقشی بسیار اساسی بازی می‌کند، به طوری که سالک طریق الهی با استعانت از خداوند و امیدواری به وعده‌های او با آن مبارزه می‌کند و اولین نتیجه توکل را در پیروزی در این میدان مبارزه می‌یابد. علی(ع) با اشاره به نقش توکل در مبارزه با نفس می‌فرماید: «آنچه می‌گوییم شما می‌شنوید و این

خداوند است که من و شما را در مبارزه با نفس یاری می‌کند و او ما را بس است و چه وکیل خوبی است» (معادیکخواه، فرهنگ آفتاب، ج ۳: ۱۷۱۴).

۲) درمان ضعف‌ها و دردها و بیماری‌های اخلاقی: آدم نامتوکل کسی است که به خداوند سوء ظن دارد و همین عامل منفی باعث پیدایش زمینه‌هایی برای برخی رذایل اخلاقی در انسان می‌شود که از جمله آنها می‌توان به بخل و حرص و ترس اشاره کرد. در حالی که انسان متوکل همیشه به خدا حسن ظن دارد و تمام خوبی‌ها را از او می‌داند و اساساً از او جز خوبی انتظار ندارد، به همین دلیل هم به راحتی می‌تواند با آفات اخلاقی ذکر شده مبارزه کند.

با عنایت به همین اثر بخشی و بیماری زدایی توکل است که امیرمومنان (ع) خطاب به مالک اشتر می‌نویسد: «و لا تدخلن فی مشورتک بخیاراً يعدل بک عن الفضل و يعدک الفقر؛ و لا جباناً يضعفک عن الامور؛ و لا حریصاً یزین لک الشره بالجور. فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله» «و با هیچ بخیلی مشورت مکن که تو را از فضل و بخشش باز می‌دارد و از فقر و نیاز می‌ترساند و نه باهیچ ترسویی که تو را از اقدام در امور سست می‌سازد و نه باهیچ حریصی که به ناروا حرص و آزار در نظرت می‌آراید، زیرا بخل و ترس و حرص غرایزی هستند که همه در بدگمانی به خداوند جمعند» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵، نامه ۵۳).

ب) ثمرات اجتماعی: توکل در جوانب اجتماعی آدمیان نیز همانند زندگی فردی‌شان ثمرات چشمگیری دارد که در اینجا به برخی از آنها از دیدگاه نهج‌البلاغه اشاره می‌کنیم.

۱) توکل عامل پایداری حق جویان در صحنه نبرد حق و باطل. دستیابی به حق، شناخت آن و تسلیم محض در برابر آن از اهداف خلقت بشر محسوب می‌شود. در این میان با توجه به تحولات و تغییراتی که در جوامع بشری پدید می‌آید، طلب حق برای آدمیان مشکل می‌شود. تنها کسانی می‌توانند همچنان به مبارزه و حقیقت‌جویی ادامه دهند که به خدا توکل نموده‌اند. امیرمومنان (ع) فرمود: «ان هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثرة و لا بقلة، و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعده و آمده، حتی بلغ ما بلغ و طلع حیثما طلع، و نحن علی موعود من الله منجز وعده، و ناصر جنده»

(همان، خ ۱۴۶: ۲۰۳): «پیروزی و شکست اسلام به فزونی یا کمی لشکرش نبود، این آیین خداست که خدایش پیروز کرد و لشکر اوست که آن را بسیج نمود و یاری داد، تا جایی که باید برسد رسید و در جایی که باید بدرخشید، درخشید. ما از سوی خدا وعده پیروزی داریم، و خداوند وفادار به وعده و یاری دهنده لشکر خویش است».

نکته مهمی که در توکل باید به آن توجه داشت این است که شخص باید کاری انجام دهد که توکل وارد زندگی او شود. یعنی در تمام دوره‌های زندگی‌اش با توکل زیست کند و از آن سپری سازد تا بتواند از ورود آفت‌ها به وجودش جلوگیری کند. این شیوه‌ای است که در سراسر زندگی علی(ع) شاهد آن هستیم، چنانکه در خطاب به عمر؛ خلیفه دوم فرمود: «و اما ما ذکر من عددهم فانا لم نکن نقاتل فیما مضی بالکثرة و انما کنا بالنصر و المعونة» (همان: ۲۰۴): «و اما آنچه درباره عدد انبوهشان گفتم، ما در گذشته با لشکر انبوه با کافران نمی‌جنگیدیم، بلکه با نصرت و یاری خداوند به جنگ با دشمن می‌پرداختیم».

۲) توکل سپر حفاظت دین در برابر همه‌های بدعت‌گذاران. انسان دین دار نه تنها موظف به حفظ دینداری خود است بلکه در مواقعی باید از جان خود مایه گذارد تا بر قوام دین بیفزاید و از هیچ کوششی فرو گذار نشود. این حساسیت به همه مومنان و دینداران مربوط می‌شود اما تنها کسانی می‌توانند در میدان مبارزه علیه بدعت‌گذاران موفق شوند که سپر توکل بر تن داشته باشند. «و من هیچ گاه از این که همواره به خاطر بدعت‌هایی بر او خرده می‌گرفتم پوزش نمی‌خواهم، و اگر ارشاد و راهنمایی من نسبت به او در نظرش گناه بوده، چه بسا سرزنش شده‌ای که بی‌گناه است» (همان، نامه ۲۸: ۳۸۸).

۳) توکل شرط اساسی اصلاح دینی و اجتماعی. امیرمومنان(ع) توکل را شرط اساسی اصلاح جامعه و انجام پاره‌ای اصلاحات در دین می‌شمرد و مبنای اصلاح خود را نیز بر آن استوار می‌کند و می‌فرماید: «و ما اردت الا الاصلاح ما استطعت، و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب» (همان): «من قصدی جز اصلاح به اندازه‌ای که از دستم بر آید نداشتیم، و توفیق من جز به دست خدا نیست، به او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم».

۴) توکل مانع توسل به امور خرافی. هر چند این ثمره هم فردی و هم اجتماعی است ولی از آنجایی که اثر گذاری آن در امور اجتماعی بیشتر است، در این بخش آوردیم. امیرمومنان(ع) از جمله اموری که از موارد خرافه می‌داند و سخت با آن مبارزه می‌کند، تنجیم است که برخی از آدمیان به جای اینکه با توکل به خدا مسیر خود را ادامه دهند به سعد و نجس و طلوع و غروب ستارگان متوسل می‌شوند و از ادامه مسیر خود باز می‌مانند که پیشتر بدان پرداخته‌ایم (همان: ۱۰۵).

پی‌نوشت

۱. ان الانسان لیطغی ان راه استغنی» (علق/۷).
۲. قال الصادق(ع): «العقل ما عبد به الرحمن» (مجلسی، بی‌تا، ج ۳۳: ۱۷۰).
۳. «و لا یحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لا یعجزون» (انفال: ۵۹).

Archive of SID

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (بی‌تا) ترجمه علینقی فیض الاسلام، مرکز نشر آثار فیض الاسلام.
- نهج البلاغه (۱۳۸۴) ترجمه حسین استاد ولی، تهران، اسوه.
- غرر الحکم و درر الکلم (۱۳۶۰) به کوشش محمدتمیمی آمدی، به تصحیح و مقدمه میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران.
- آملی، محمد شمس‌الدین (۱۳۸۰) فرهنگ اصطلاحات و تعریفات (نفایس الفنون)، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران، فردوس.
- انصاری (۱۹۸۱ م) منازل السائرین، به کوشش عبدالغفور روان فرهادی، تهران، مولی.
- ابن السراج، الطوسی (۱۹۸۱ م) اللمع فی التصوف، به کوشش رینولد نیکلسون، لیدن.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۳۷۵) التعریفات، قاهره.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (بی‌تا) دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، دانشگاه تهران.
- شیمیل، آن ماری (۱۳۷۴) ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- عطار نیشابوری، فرید الدین (۱۳۴۶) تذکرة الاولیا، ۲ جلد، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران، دنیای کتاب.
- غزالی، محمد (بی‌تا) احیاء علوم الدین، تحقق الحافظ العراقي، بیروت، دارالجلیل.
- غزالی، محمد (۱۳۷۴) الاربعین، ترجمه برهان الدین حمدی، تهران، اطلاعات.
- غزالی، محمد (۱۳۷۲) کیمیای سعادت، به کوشش احمد آرام، ۲ جلد، تهران، امیرکبیر.
- غنی، قاسم (۱۳۸۰) تاریخ تصوف در اسلام، تهران، زوار.
- قشیری، خواجه ابوالقاسم (۱۳۶۱) ترجمه رساله قشیری، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، علمی و فرهنگی.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۷۰) مفاتیح الجنان، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا.
- کاشفی، ملاحسین (۱۳۷۵) لب لباب مثنوی، به اهتمام حاج نصرالله تقوی، تهران، اساطیر.
- گوهرین، سید صادق (۸۳-۱۳۶۷) شرح اصطلاحات تصوف، ۱۰ جلد، تهران، ذره.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق) بحار الانوار، جلد ۷۱، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمد باقر (بی‌تا) بحار الانوار، جلد ۷۰، بیروت، داراحیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی.

معادخواه، عبدالمجید (۳-۱۳۷۲) فرهنگ آفتاب، ۱۰ جلد، تهران، ذره.
مکی، ابوطالب (۱۳۸۱ق) قوت القلوب، تصحیح تحسین یازجی، مصر، مطبعة البابى الجلى.
مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۳) مثنوی معنوی، تهران، امیرکبیر.
نسفی، عزالدین (۱۹۶۲م) الانسان الكامل، به تصحیح مازیان موله، تهران، انستیتو ایران و فرانسه.

Archive of SID